

نویسنده : لوکاس د. اینترونا
مترجم : محمد خندان

پرسش از تکنولوژی اطلاعات

تفکر در باب ماهیت تکنولوژی اطلاعات
در هم سخنی با هایدگر

چکیده

(تفسیر شود) که شامل تکنولوژی اطلاعات نیز بشود؟ اگر این کار شدنی باشد، دلالت آن در فهم تکنولوژی اطلاعات در عصر کنونی چیست؟

ساختار مقاله به قرار زیر است: در ابتدا مقاله هیدگر در باب تکنولوژی را به عنوان چهارچوب اصلی که باید تعمیم یابد، مورد بحث قرار خواهیم داد، سپس اطلاعات و تکنولوژی اطلاعات را با استفاده از مفاهیمی که در بخش اول تفصیل یافته‌اند مورد بحث قرار خواهیم داد و از چنین منظری، استنتاج‌ها و دلالت‌هایی را پیش خواهیم کشید.

تکنولوژی به مثابه گشتل

نظر هیدگر در باب تکنولوژی بخشی از پروژه عام او در باب تاریخ وجود است. وجود نه چنان ایده افلاطونی یا موناخ لایبنیتسی، بل همچون یک حادثه زمانمند؛ همچون به ظهور آمدن خود وجود. در همین افق به ظهور آمدن وجود است که نظر هیدگر در باب تکنولوژی، کاملاً با نظرش در باب حقیقت^۴ - که از دل مشغولی‌های عمده او در تمام طول زندگی‌اش بود - گره خورده است تا معنای وجود موجودات به دست آید، لذا پرسش از تکنولوژی به نزد هیدگر، صرفاً یک حوزه موجودین^۵ تلاش یا تحقیق بشری، در کنار دیگر حوزه‌ها نیست بلکه این پرسش در مرکز پروژه وجودشناختی^۶ او قرار دارد و به همین دلیل مستلزم پرسش پدیدارشناختی بنیادین در باب ماهیت آن است. در پرسش وجودشناختی‌ای از این دست، هیچ مرجعی برای تعریف سطحی و ساده وجود نخواهد داشت. ما نباید موجودیت^۷ و شیئیت^۸ را به وجود تحمیل کنیم بلکه باید بگذاریم تا وجود از موطن خود، مطابق شرایط خود و آن گونه که بوده است، آشکار شود. پرسش ما باید به نحوی باشد که وضوح لازم برای به ظهور درآمدن وجود را ایجاد کند.

در این جا ابتدا ماهیت حقیقت به مثابه التیا^۹ در نزد هیدگر، بیان خواهد شد. سپس این معنای حقیقت در پیوند با کلمه یونانی تخنه،^{۱۰} که مفهوم کنونی تکنولوژی به نزد ما مشتق از آن است، مورد بحث قرار خواهد گرفت. با ابتدا به فهم التیا و تخنه، می‌توان به ماهیت تکنولوژی رسیدگی کرد. هیدگر بر آن است که ماهیت تکنولوژی، گشتل یا قالب‌بندی است. تکنولوژی به مثابه گشتل، وجود انسان و امکانات او در مقام دازاین (آن‌جایی وجود = *The There of Being*) را محدود می‌کند. هیدگر مدعی است که تکنولوژی به مثابه گشتل و به مثابه وجهی از وجود، یک انتخاب توسط بشر یا یک پی‌آمد انسان‌شناختی^{۱۱} نیست. تکنولوژی یک حواله^{۱۲} است؛ دوره‌ای از غفلت فزاینده بشر از وجود است، یک

هدف از این مقاله، بررسی ماهیت تکنولوژی اطلاعات به مدد کار مارتین هیدگر و مخصوصاً مقاله مشهور او به سال ۱۹۵۴ و با عنوان «پرسش از تکنولوژی» (Heidegger, 1997C) است. امید آن است که تفکرات مطرح‌شده توسط هیدگر در اثر مذکور - اگرچه به طریقی بسیار محدود - آن چنان قابل تعمیم باشد که تکنولوژی اطلاعات را نیز شامل شود. از آن هنگام که مقاله هیدگر منتشر شد، تکنولوژی ماشینی (که در مقاله وی محور بحث بود) جای خود را به یک تکنولوژی بسیار فراگیرتر، یعنی تکنولوژی اطلاعات داده است. به این ترتیب، مسأله به این صورت می‌شود: آیا مفهوم تکنولوژی به نزد هیدگر می‌تواند به گونه‌ای تعمیم یابد (تفسیر شود) که تکنولوژی اطلاعات را نیز شامل شود؟ پس از بیان بحثی در باب مفهوم تکنولوژی به نزد هیدگر، در جهت انجام این امر تلاش خواهیم کرد. من ابتدا اطلاعات به مثابه تخنه^۱ را مورد تحلیل قرار خواهم داد. به دنبال این تحلیل، اطلاعات به مثابه تصویر بر ساخته^۲ (*Gebild=Re-presented = Pictured*)، مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. من بحث خواهم کرد که جهان به مثابه تصویر بر ساخته، به طور خاص ماهیت تکنولوژی به مثابه گشتل^۳ را آشکار می‌کند. این تحلیل نشان خواهد داد که فی‌الواقع، تفسیر ما از تکنولوژی اطلاعات می‌تواند با بهره گرفتن از تفسیر هیدگری تکنولوژی، به غنای خود بیفزاید. ماهیت تکنولوژی اطلاعات نیز همچون تکنولوژی، به هیچ وجه امری تکنولوژیک نیست. در نهایت، با بحثی عام در باب دلالت‌های چنین برداشتی از تکنولوژی اطلاعات به نتیجه‌گیری خواهم پرداخت.

مقدمه

«ماهیت تکنولوژی به هیچ وجه امری تکنولوژیک نیست. تکنولوژی نحوی انکشاف است.»

هدف از این مقاله بررسی ماهیت تکنولوژی اطلاعات به مدد کار مارتین هیدگر است. من به طور خاص به مقاله مشهور او به سال ۱۹۵۴ با عنوان «پرسش از تکنولوژی» (Heidegger, 1997C) ارجاع خواهم داد. امید آن است که تفکرات مطرح‌شده توسط هیدگر در اثر مذکور - اگرچه به طریقی بسیار محدود - آن چنان قابل تعمیم باشد که تکنولوژی اطلاعات را نیز شامل شود. از آن هنگام که مقاله هیدگر منتشر شد، تکنولوژی ماشینی (که در مقاله وی محور بحث بود) جای خود را به یک تکنولوژی بسیار فراگیرتر، یعنی تکنولوژی اطلاعات داده است. به این ترتیب، مسأله به این صورت می‌شود: آیا مفهوم تکنولوژی به نزد هیدگر می‌تواند به گونه‌ای تعمیم یابد

«مستوری»^{۱۳} یا لتیا^{۱۴} است که ذاتاً بخشی از لتیا می‌باشد. بشر مخیر است که با این لتیا (مستوری) دست و پنجه نرم کند و در میانه گشتل راه‌هایی به وجود بیاید و یا این‌که تمام امکان‌ها برای اصیل بودن خود را، از دست بدهد. من سر آن ندارم که در این باره کاملاً با هیدگر همگان بشوم، مع‌هذا معتقدم که تحلیل او از تکنولوژی به مثابه نحوی انکشاف، مهم و برای مقاصد ما مفید است.

حقیقت به مثابه لتیا

هیدگر در مقاله‌ای با عنوان «درباره ماهیت حقیقت» بر این عقیده می‌رود که «تئوری حقیقت»^{۱۵} متکی است بر مفهومی اصیل‌تر از حقیقت، یعنی انکشاف یا انکشاف به مثابه خود - آشکارگی. (Heidegger, 1997C) متعاقباً، هیدگر می‌گوید که ماهیت حقیقت، آزادی است. آزادی نه به معنای فرصت انتخاب نامحدود، بل آزادی به مثابه نسبتی از انکشاف دوطرفه، اجازه به بوش دوطرفه،^{۱۶} به ظهور آمدن دو طرفه:

«آزادی، به معنای اجازه به بوش موجودات، تحقق نام و کمال ماهیت حقیقت در معنای انکشاف موجودات است. حقیقت، ویژگی قضایای صادق که توسط یک «سوپرژه» انسانی درباره یک «ابژه»، «حکم» شوند و جایی در قلمرو نادانسته ما، «معتبر» باشند، نیست، بلکه حقیقت، انکشاف موجودات است که از طریق آن، اساساً فتوحی^{۱۷} روی می‌دهد. اجازه به بوش - این‌که بگذاریم موجودات آن‌گونه که هستند، باشند - به آن معناست که خود را دخیل کنیم در ساحت مفتوح و فتوحی که در آن، هر موجودی قیام دارد و آن فتوح را آن‌گونه که بوده است، با خود می‌آورد.» (ص ۱۲۷).

این اجازه به بوش - انکشاف وجود - را می‌توان، به درستی، به لتیا (نامستوری) تعبیر کرد. نامستوری‌ای

است که آشکار می‌کند و آن‌چه که در خود قیام دارد را مفتوح می‌سازد. این به حضور درآوردند، همانی است که یونانیان پوئیسس^{۱۸} می‌نامیدند. این فرا-آوری و به حضور درآوردن است که به نامستوری (التیا) می‌انجامد. کاپوتو (۱۹۸۸) معتقد است که هیدگر کلمه لتیا را در دو معنا به کار می‌برد: در معنای اول که همان معنای پدیداری^{۱۹} است، «از لتیا پدیداری» و «خود - آشکارگی» وجود مراد می‌شود، پیش از آن‌که وجود به «موضوع» یک «حکم» یا، بعدها، به «ابژه» ای برای یک «سوپرژه» اندیشنده تحویل یابد. در معنای دگوم از لتیا (یا ۱- لتیا = A-Lethia) [در زبان یونانی پیشوند A نفی را می‌رساند و کلمه Lethia به معنای پوشیدگی و مستوری است و لذا ۱- لتیا را می‌توان به نامستوری ترجمه کرد]. فتوح قلمرو نامستور و اعطای حضور به آن‌چه حاضر است، مراد می‌شود. ۱- لتیا (نا- مستوری) است که حقیقت را متحقق می‌کند. در عین حال در کنه ۱- لتیا، لتیا است که فقط مستوری نیست، بلکه «خود - پاس‌داری»^{۲۰} نیز هست. حقیقت، تنها آن چیزی نیست که از نظر پدیداری «هست»، بلکه اعطای حضور را نشان می‌دهد؛ به وضوح آوری‌ای است که پدیداربودگی را متحقق می‌سازد.

برای هیدگر مهم است که ماهیت عصری^{۲۱} ۱- لتیا را فهم کند: ادوار متعدد ۱- لتیا که سبب ظهور معانی متعددی از وجود و حقیقت می‌شود. هیدگر به تکنولوژی به مثابه یکی از ادوار وجود می‌نگرد. دلالت‌های این نقطه نظر از بن و بنیاد متفاوت در باب تکنولوژی دوباره در بخش بعد مورد بحث قرار خواهد گرفت. در این‌جا نکته مهم این است که هیدگر چگونه از لتیا به تکنولوژی می‌رسد؟ آیا تکنولوژی نحوی انکشاف و لذا نحوی لتیا است؟

التیا و تخنه

به نزد هیدگر، تخنه و التیا نسبتی نزدیک دارند. تخنه نحوی انکشاف است. تخنه آگاهی‌ای است که در عین حال مهارت هم هست. هنرمند در پوئیسس، فرا-آوری وجود، مشارکت می‌کند. هنرمند با واقعیتی مواجه می‌شود که «حیرت‌زا» است. این همان «مستوری» است. هنرمند «آگاهانه» و «ماهرانه» با «مستوری» دست و پنجه نرم می‌کند تا «به وضوح آوری» کند، یعنی اجازه دهد تا وجود به نامستوری - لتیا - درآید. حالا وجود به گونه‌ای جدید آرایش یافته است: به عنوان یک اثر. هنرمند تمام عناصر را «وحدت می‌بخشد» و بسرای این «وحدت‌بخشی»، مهارت خود را به نحوی معنادار به کار می‌برد. از این وحدت‌بخشی است که اثر، فرا-آورانه / شاعرانه^{۲۲} به ظهور و حضور درمی‌آید. هر انتخاب و

هنرمند در پوئیسس، فرا-آوری وجود، مشارکت می‌کند. هنرمند با واقعیتی مواجه می‌شود که «حیرت‌زا» است. این همان «مستوری» است. هنرمند «آگاهانه» و «ماهرانه» با «مستوری» دست و پنجه نرم می‌کند تا «به وضوح آوری» کند، یعنی اجازه دهد تا وجود به نامستوری - لتیا - درآید

وحدت بخشی‌ای از طریق پوئیسس، اثر «واحد»ی را به حضور درمی‌آورد. واضح است که این تصور، تصویری بسیار رمانتیک و تقریباً نوستالژیک از کار هنرمند است. مع‌هذا، نباید اجازه دهیم که این مسأله ما را از فهم نکته‌ای اساسی در تفکر هیدگر باز دارد. در اثر (از جمله اثر هنری) کنشی دیالکتیکی بین هنرمند و موضوع روی می‌دهد. هنرمند باید به گونه‌ای با موضوع دست و پنجه نرم کند که «تحمیلی» صورت نگیرد، بلکه اجازه دهد خود وجود، خودش را (مطابق شرایط خود و آن گونه که بوده است) آشکار کند. هیدگر (۱۹۹۷) معتقد است که نقطه نظر مدرن دربارهٔ تخته که آن را «ساختن/ تولیدکردن» در نظر می‌گیرد نادرست نیست، اما نقطه نظری است که از «ماهیت» تخته غافل می‌ماند:

«پس آن‌چه که در تخته تعیین‌کننده است به هیچ وجه مربوط به ساختن و تولیدکردن و یا استفاده کردن از ابزارها نیست، بلکه مربوط به انکشاف است... به واسطهٔ انکشاف - و نه تولید کردن - است که تخته یک فرا - آوری است.» (ص ۲۹۵)

این وظیفهٔ دشواری که بر عهدهٔ هنرمند است، ممکن است با موفقیت یا شکست قرین شود. اما حتی در بهترین حالت، موفقیت تنها می‌تواند یک تمهید باشد، چرا که بشر نمی‌تواند بر وجود تسلط یابد و پیشامد «خود-مستوری»^{۲۳} (لتیا) پیوسته رخ می‌دهد؛ حتی آن هنگام که وجود به صورت «نا - مستوری» متحقق می‌شود. (Lovitt, ۱۹۸۰) این معنای تخته چه نسبتی با تکنولوژی مدرن دارد؟

تکنولوژی و غفلت از وجود

چه بر سر مفهوم یونانی (Caputo, ۱۹۸۸) تخته آمد؟ تخته به مثابه مشارکت در فرا- آوری (پوئیسس) وجود. هیدگر بر این عقیده می‌رود که وجود در ادوار متعدد خود (تاریخ وجود) به طور فزاینده در حجاب رفته است. او این خود - مستوری را تحت عنوان «تاریخ وجود» یا «غفلت از وجود» مطرح کرد. (Farland, 1990; Zimmerman, 1986; Schurman)

غفلت از وجود با افلاطون (و در واقع با متافیزیک) آغاز می‌شود، همو که بی‌همتایی وجود را به «صورت»^{۲۴} تحویل کرد. حالا جوهر کلی در شیئی جزئی جلوه می‌کند و دیگر بشر نمی‌تواند به صرافت و به گونه‌ای بی‌همتا، وحدت بخشی کند. هر چیزی از ایدوس صادر می‌شود؛ وجود، صورت است. دیگر تخته مشارکتی مبدعانه در خود - آشکارگی وجود نیست، بلکه تطابق با یک مثال مطلق و سرمدی است. «ادراک» صحیح مساوی می‌شود با «معرفت» صحیح. افلاطون از لتیا به مثابه نامستوری

هیدگر معتقد است که بسیاری بصیرت‌های اساسی، با ترجمه از یونانی به لاتین از دست رفت. به نزد رومیان، اثر تبدیل می‌شود به آنچه که نتیجهٔ کارورزی است و در کنش، حاصل آمده است

فاصله می‌گیرد و به لتیا به مثابه تطابق با مثال می‌گردد. این گروهش، یعنی پیدایش تئوری تطابق حقیقت - دیدار صحیح^{۲۵} - سرآغاز غفلت از وجود است.

هیدگر معتقد است که بسیاری بصیرت‌های اساسی، با ترجمه از یونانی به لاتین از دست رفت. به نزد رومیان، اثر تبدیل می‌شود به آنچه که نتیجهٔ کارورزی است و در کنش، حاصل آمده است. به این ترتیب، علیت سر بصری می‌آورد. حالا وجود، آن چیزی است که حاضر «می‌سازد»، وجود آن چیزی است که علت «به وجود آمدن» می‌شود. در تئولوژی مسیحی قرون وسطی، خدا علت‌العلل است. در این جا مثال افلاطونی در «علم الهی» جای می‌گیرد و حقیقت، تطابق با علم الهی می‌شود. بشر با علم الهی را منعکس در طبیعت ببیند و به این ترتیب است که وجود را کشف خواهد کرد. حقیقت، الوهیت می‌شود.

با دکارت، وجود سوژکتیو می‌شود. بشر قطعیت وجود را در خود، و در خودآگاهی^{۲۶} - خود می‌جوید. حالا آن چیزی صحیح است که دانستنی است و آن چیزی دانستنی است که بشر بتواند در برابر آگاهی خود قرار دهد (با حواس خود آن را مشاهده کند) و به عبارت دیگر، آن چیزی صحیح است که بشر بتواند بازنمایی^{۲۷} کند. اکنون وجود، «آن چیزی است که به عنوان «ابژه» در برابر بشر، و در ساحت آگاهی بشر، که تبدیل به «سوژه» اندیشنده شده، قرار می‌گیرد.» (Lovitt, 1980, p67). یک بار دیگر، وجود واقعی با «تطابق» هم‌سنگ پنداشته می‌شود، اما این بار تطابق بین حکم و بازنمود (در سوژه) مورد نظر است. در این دوران، وجود دقیقاً در چنگال احکامی که «در سوژه» با وجود (ابژه) مطابق‌اند، اسیر آمده است. وجود آن چیزی است که در آگاهی بشر، «ابژه گشته»^{۲۸} شده است. این «ابژه کردن»^{۲۹} توسط بازنمود، مبنای توصیف منطقی و ریاضی عالم - ظهور علم مدرن -

در عهد باستان، وقتی که هنرمند / صنعت‌گر

یک جفت کفش درست می‌کرد، عناصر را به

وحدت می‌آورد تا اثری واحد بیافریند:

تجلی‌ای واحد از حضوری خاص.

هر جفت کفش، یک تخته، یک

انکشاف واحد و یک تجلی وجود بود

ابزار فرا - فرمان آورده می‌شوند بدل شده است (و این، به وضوح با استفاده از اصطلاح «منابع انسانی» در تئوری مدیریت مدرن بیان شده است).

در عهد باستان، وقتی که هنرمند / صنعت‌گر یک جفت کفش درست می‌کرد، عناصر را به وحدت می‌آورد تا اثری واحد بیافریند: تجلی‌ای واحد از حضوری خاص. هر جفت کفش، یک تخته، یک انکشاف واحد و یک تجلی وجود بود. فرا-آوری اثر، به خودی خود غایت بود. در اثر بود که هنرمند / صنعت‌گر خود را به مثابه دازاین^{۳۳} برپا می‌داشت. با اثر و در اثر، وجود او اصیل می‌شد: وجود اصیل او به عنوان «آن‌جایی / به وضوح‌آوری» (Da) «وجود» (Sein)، فرا-آورده و منکشف می‌شد. در جامعه مدرن، کارگران در هماهنگی با ماشین‌ها، به تولید انبوه کفش در شکل‌ها و اندازه‌های استاندارد می‌پردازند. مردم کفش‌ها را می‌خرند تا سر کار روند، ورزش کنند، در پارک پیاده روی کنند و... الخ. کفش‌ها در خدمت هدفی هستند، نه چیزی بیش‌تر (حتی اگر آن هدف بیان به مد بودن باشد). کفش‌ها تبدیل به کالا (ابزار) شده‌اند، کالاهایی که برای مصرف مشتریان تولید شده‌اند. کارخانه، آزمایشگاه و نظام آموزشی، همگی تبدیل به تولیدکننده کالا شده‌اند. کالاها (منابع / ابزارها) منابع ذخیره حاضر و آماده‌ای هستند که باید فرا-فرمان آورده شوند. به نزد هیدگر (۱۹۷۷، ۵۳۰۵)، این انکشاف، یعنی منبع ذخیره حاضر و آماده بودن برای فرا-فرمان‌آوری، ماهیت تکنولوژی است. این، همان گشتل (قالب‌بندی / بیکربندی = Enframing) است:

«قالب‌بندی (گشتل) مجتمع‌کننده آن امر سازمان‌دهنده‌ای است که بشر در آن و با آن سازمان می‌دهد؛ همانی که بشر را مخاطب قرار داده و به معارضه می‌خواند تا امر واقع^{۳۴} را به شیوه نظم‌دهی و به مثابه منبع ذخیره حاضر و آماده، منکشف کند.»

انکشاف گشتل، به نوبه خود یک مستوری نیز هست. پس «مهم‌تر از همه این‌که، قالب‌بندی (گشتل) آن انکشافی که، در معنای پوئیسس، راه را باز می‌گذارد تا آن‌چه حاضر است به ظهور درآید را مستور می‌دارد.» (همان، ص ۳۰۹). گشتل نه تنها وجود را مستور می‌دارد، بلکه انسان به مثابه دازاین (آن‌جایی وجود) را نیز مستور می‌کند و چون بشر، خود آن چیزی است که قالب‌بندی شده است، قالب‌بندی (گشتل) کار بشر نیست. گشتل دوره‌ای از ادوار متعدد تاریخ وجود است. گشتل، بخشی از «افکنندگی»^{۳۵} بشر است. ماهیت تکنولوژی از غفلت از وجود - مستوری فرابنده وجود - برمی‌خیزد. پس «گشتل نحوه کنونی انکشاف تمام و کمال حضور است، نحوی که با

می‌شود. در دوره مدرن درک تکنولوژیک از عالم کاملاً میدان‌دار می‌شود. هیچ چیز نمی‌تواند از این که در مقام ابژه، توسط سوژه بازنموده شود، فرار کنند. وجود، در فرمان آمده است. (Being is Commanded) که به مثابه ابژه برای سوژه ظاهر شود. در این دوره، «فرا - آوری»^{۳۰} تبدیل می‌شود به «فرا- فرمان‌آوری»؛^{۳۱} وجود در مقام ابژه، توسط سوژه تحت فرمان (کنترل) آورده شده است.

ماهیت تکنولوژی: گشتل

به نزد هیدگر، تکنولوژی نحوی ال‌تبیاست. تکنولوژی نحوی خاص از انکشاف است؛ فرا-فرمان‌آوری‌ای است که تحت فرمان (کنترل) می‌آورد و موجودات را به عنوان ابژه‌هایی برای تحت کنترل درآوردن / دست‌کاری کردن^{۳۲} قالب‌بندی می‌کند. اصرار جامعه مدرن بر تسخیر طبیعت و نیز اصرار آن بر آگاهی و کنترل (منضبط کردن)، آن را در نسبتی خاص با طبیعت قرار می‌دهد. به خاطر سودرسانی به بشر، باید به طبیعت لگام زد. به نزد بشر، طبیعت به صورت مجموعه‌ای از ابزارها و مواد خام درمی‌آید؛ مجموعه‌ای از نیروها که باید «فرا- فرمان‌آورده» شود. طبیعت تبدیل می‌شود به یک منبع ذخیره حاضر و آماده؛ منبعی که تحت زنجیره‌ای از فعالیت‌ها قابل رمزگشایی، انتقال، ذخیره‌سازی و توزیع است. تمام این فعالیت‌ها با یک شبکه بزرگ ذخایر، که هر کدام یک منبع ذخیره حاضر و آماده است تا بشر فرا - فرمان آورد در پیوند است. تمام موجودات «ابزار صرف» و «صرف ابزار» انگاشته می‌شوند؛ زنجیره‌ای از ابزارها که در جهت غایتی مادی و مصنوعی فرا- فرمان‌آوری می‌شوند؛ و این یعنی کبریاطلبی بشر، که خود را در مقام کنترل‌کننده و فرمان‌ده و بنیان‌گذار مطلق وجود می‌انگارد. و خنده‌آور این است که بشر، در این فرا- فرمان‌آوری، خود به یک ماده خام و یک منبع ذخیره حاضر و آماده بدل شده است. بشر به حلقه‌ای از زنجیره‌ای که به واسطه آن، موجودات به مثابه

حذف نوعی دیگر از نامستوری، حضور را اعطا می‌کند. تکنولوژی آن چیزی است که از بعد نامرئی انکشاف صادر می‌شود؛ تکنولوژی آن چه وجود «هست» نیست، بل که شیوه‌ای است که بدان، وجود تظاهر می‌کند که هست. تکنولوژی نحوری دیگر از به حضور آوری است، نه اعطای خود حضور. (Caputo, ۱۹۸۸, p۵۴۳).

حال، ما چگونه می‌توانیم این تفکر را در تفکر در باب تکنولوژی اطلاعات به کار بگیریم؟ آیا تکنولوژی اطلاعات نیز نحوی گشتل است؟ آیا تکنولوژی اطلاعات نحوی گشتل حادث‌تر است؟ اینها پرسش‌هایی هستند که باید در بخش بعد، عمیقاً مورد رسیدگی قرار گیرند.

تکنولوژی اطلاعات به مثابه تصویر بر ساخته

به منظور تفکر عمیق در باب تکنولوژی اطلاعات، با تفکر در باب اطلاعات شروع خواهیم کرد. برای تفکر در باب اطلاعات، باید مفهوم اطلاعات در تفکر یونانی اولیه را مورد رسیدگی قرار داد (چنان که هیدگر انجام می‌داد). این کار کمک بسیاری خواهد کرد، چرا که هیدگر (آن چنان که لویت می‌گوید (۱۹۷۷, pXX) معتقد بود که: «ارتباط متقابل وجود و بشر، با زبان و در زبان متحقق می‌شود. لذا بررسی ماهیت زبان، از طریق جست‌وجوی آنچه در زبان، به هنگام پیدایش آغازینش، صحبت می‌شده و

آن چه پس از آن از درون آن می‌توان شنید، فی‌الواقع، بررسی این ارتباط است. این، تلاشی است تا خود را در جایی قرار دهیم که گفت وجود، ممکن است بیان و شنیده شود.» مع‌هذا، این‌که در متون کلاسیک یونانی به دنبال اصطلاح یا مفهوم اطلاعات بگردیم تلاشی بی‌بهره است. کلمه اطلاعات و یا مشابه آن در یونانی کلاسیک وجود ندارد. در غیاب مفهوم یونانی کلاسیک اطلاعات، شاید ریشه‌شناسی کلمه اطلاعات در انگلیسی معاصر، بتواند نوری بر تفسیر اجمالی «آن چه در زبان، به هنگام پیدایش آغازینش، صحبت می‌شده» بتاباند. در بخش بعدی بحث خواهیم کرد که فی‌الواقع، می‌توانیم اطلاعات را به مثابه نحوی تخنه در نظر بگیریم. سپس این تفسیر اطلاعات در دوره مدرن به مثابه نحوی گشتل مقایسه می‌شود: اطلاعات به مثابه تصویر بر ساخته.

اطلاعات به مثابه تخنه

کلمه اطلاعات^{۳۶} اسمی است که از فعل مطلع کردن^{۳۷} مشتق شده است. Inform (در انگلیسی و فرانسه) ریشه در فعل لاتین Informare دارد که به معنای «صورت بخشیدن، شکل دادن، ساخت دادن» است. ایشوند in «توی»، «تو»، «به»، «در» و فعل formare «شکل»، «ساخت»، «صورت» را افاده می‌کنند. [Partridge, ۱۹۶۶; Klein, ۱۹۶۶] فعل inform در ابتدا برای توصیف فرایند تعلیم استعمال می‌شده است. (Skeat, ۱۹۶۷) در برخی لغت‌نامه‌های انگلیسی قدیمی، اسم information سیاهه نشده است. مع‌هذا، فعل inform برای اشاره به مفهوم «تعلیم دادن» یا «منتقل کردن معرفت» سیاهه شده است. مطلع کردن، «گفتن» چیزی یا «ارائه» برخی واقعیات نیست. مطلع کردن، صورت دادن است؛ شکل‌دهی صبورانه است. شکل‌دهی و صورت‌دهی، بدان معنا نیست که به چیزی «یک» شکل یا «یک» صورت بدهیم؛ شکل‌دهی و صورت‌دهی از سنخ ساختن نیست. مطلع کردن، صرفاً به وضوح‌آوری‌ای است تا وجود، خود را منکشف کند. مطلع کردن - در این معنا - تلاشی است که در نسبت با متعلم معنا می‌یابد و یک امر «تحمیلی» نیست، بلکه ارضاد و مشارکت دادن در حصول بصیرت است. معلم معرفت را در «بسته‌های کوچک» به متعلم منتقل نمی‌کند تا او آن‌ها را مصرف کند. معلم حقیقی، «چیزی بیش از تعلم را تعلیم نمی‌دهد. پس اگر از تعلیم صرف تدارک اطلاعات مفید را استنباط کنیم «ارشاد» مع لم، اغلب این احساس را برمی‌انگیزد که فی‌الواقع، چیزی از او نمی‌آموزیم. معلم، خود پیشاپیش شاگردانش قرار دارد، چرا که او خود، باید بسی بیش‌تر از آن‌ها بیاموزد: او باید تعلیم یابد که راه را برای تعلم آن‌ها باز بگذارد.» (BW)



۳۵۶) معلم و متعلم در پوئیس مشارکت می‌کنند، یعنی در فرا-آوری وجود از آنچه که «حیرت‌زا» است (لتیا). معلم، ماهرانه و آگاهانه با لتیا (واقعیت حیرت‌زا) دست و پنجه نرم می‌کند تا به وضوح‌آوری کند، یعنی بگذارد تا وجود به نامستوری (التیا) و ظهور درآید. با این کار است که متعلم به فهمه جدیدی نائل می‌آید. معلم (به همراه متعلم) تمام عناصر را وحدت می‌بخشد و مهارت «مطلع‌سازی» را به کار می‌بندد تا عناصر تعلیم را به گونه‌ای واحد و معنادار درآورد. از این وحدت‌بخشی است که فهم و بصیرت به صورت «اثر» جلوه می‌کند. به این ترتیب، در هم‌سخنی با هیدگر، آنچه در اطلاعات به مثابه تخته مسلم است، مربوط به ایجاد یا تحت کنترل درآوردن / دست‌کاری واقعیت‌ها و استفاده از آن‌ها به عنوان معرفت‌ابزاری^{۳۸} نیست، بلکه مربوط به انکشاف (التیا) است. مطیع کردن، منکشف کردن است؛ به ظهور درآوردن حقیقت مستور است. این ماهیت اطلاعات است. مع‌هذا، در دوران مدرن، اطلاعات تبدیل می‌شود به: تکنولوژی اطلاعات؛ به نحوی گشتل.

تکنولوژی اطلاعات به مثابه تصویر برساخته

اطلاعات در دوران مدرن، نحوی انکشاف است که به گشتل رجوع دارد. اطلاعات رد را از چیزی یا وضع اموری^{۳۹} مطلع می‌کند. اطلاعات از چیزی یا کسی می‌گوید. اطلاعات یک «تصویر»^{۴۰} و یک بازنمود است که بر چیزی دلالت می‌کند و چیزی درباره آن مدلول می‌گوید. اطلاعات، وقتی تبدیل به یک دال یا یک تصویر می‌شود، قابل بازخوانی یا فراخوانی است. اطلاعات به مثابه یک تصویر، «تسجيل» وقایع مربوط به آنچه که بازنمایی می‌کند است. هنگامی که وقایع، «مسجل» می‌شوند، قابل فراخوانی می‌گردند تا با عنوان یک ابزار، به خدمت اهداف از پیش تعیین شده از قبیل تصمیم‌سازی (فی‌المثل، آمار فروش در یک گزارش مدیریتی) یا تفتن

اکنون، تمایزگذاری‌ها نتیجه میکرو فیزیک قدرت، بازی‌های زبانی محلی، نظام‌های حقیقت، توافقات بین‌الذهانی و - در پایان این طیف - آنارشسیسم مطلق بودریار می‌شوند

(فی‌المثل، فیلم سینمایی) درآیند. پس بسط تکنولوژی اطلاعات، مولود غفلت از وجود است. غفلتی که وجود را در آنچه که بشر بازنمایی می‌کند، برپا می‌سازد. اطلاعات، یک گشتل است که وجود را به صورت «بازنمایی شده» قالب‌بندی می‌کند و بشر را قادر می‌سازد تا بازنمودها (برنامه‌ها، مدل‌ها، اشیاء، موجودیت‌ها، نمادها) را دست‌کاری کند / تحت کنترل درآورد. فی‌الواقع، این دکارت است که پدر تکنولوژی اطلاعات است، نه بابیج یا فون نومان یا بول، چرا که اوست که بنیان‌گذار وجود به مثابه بازنمود است. نقطه اولیه آن‌چه که باید بعدها به صورت جامعه اطلاعاتی به تمامیت برسد، در عصر روشنگری منعقد شد.

اطلاعات، «تسجيل» و «تصویر» آن‌چه که «هست»، می‌باشد. تصویری که «امور و قوعی»^{۴۱} را باز می‌نماید. اطلاعات در مقام یک تصویر مسجل، به یک منبع ذخیره حاضر و آماده برای مصرف بدل می‌شود. اطلاعات، در عصر [تکنولوژی] اطلاعات، در مقام تصویری است که قابل بازنمایی و کنترل / دست‌کاری است. لذا هیدگر (۱۹۷۸، ۳۴۶) معتقد است که «حادثه بنیادین دوره مدرن، فتح جهان در قالب تصویر است. تصویر (Bild) جهان، اکنون تصویر برساخته (Gebild) معنا می‌دهد؛ تصویر بر ساخته‌ای که مخلوق ابزارسازی / تولیدگری بشری است که باز می‌نماید و در برابر خود قرار می‌دهد. در چنین ابزارسازی / تولیدگری‌ای، بشر برای دستیابی به موقعیتی مبارزه می‌کند که در آن، بتواند آن موجود مستکبری باشد که به همه چیز و همه کس تعین می‌بخشد» (تأکید از من است). پس واضح است که اطلاعات به مثابه تصویر برساخته، نحوی انکشاف مدرن (و تکنیکی) است که به نوبه خود، از پی گشتل می‌آید.

تصویر برساخته، نحوی در برابر خود قرار دادن است؛ بازنمودی است که هر آنچه هست و هر موجود خاصی را «ابژه گشته» می‌کند تا «بشراعداد اندیش مدرن، خاطرش از جانب آن موجود آسوده باشد.» (همان، ص ۱۲۷) این تعین در ابژه - که در برابر قرار گرفته و توسط اطلاعات به مرتبه تسجيل رسیده است - به نوبه خود، تعین / خاطرآسودگی سوژه را تضمین می‌کند. همان‌گونه که هیدگر توضیح می‌دهد «این، معادله بنیادین محاسبه / بازخواستی است که به بازنمایی تعلق دارد؛ بازنمایی‌ای که به این وسیله، به خود قطعیت می‌بخشد. در این تعین / خاطرآسودگی بنیادین، بشر وجود خود را به عنوان بازنماینده تمام بازنمایی‌ها و ساحت تمام بازنمودگی‌ها و منشأ یقین و حقیقت، تعین می‌بخشد.» (همان، ص ۱۵۰) با تصویر برساخته و در تصویر برساخته، «می‌اندیشم، پس هستم» دکارت تبدیل می‌شود به «یک بازنمود

(اطلاعات: یک دال، یک تسجیل، یک تصویر) دارم، پس هستم.» راز انفجار اطلاعات و ظهور جامعه اطلاعاتی در دوره مدرن در همین است. انفجار اطلاعات، تجلی دغدغه مذبحخانه بشر مدرن برای تعین بخشیدن به / خاطر آسوده کردن خود و تأیید وجود خود است. البته خنده آور این است که بشر مدرن به جای تبدیل شدن به دازاین، خود قالب‌بندی شده است؛ او در تصویر بر ساخته تسجیل یافته است.

گویاترین بیان این وضع، کار بودریار است. واقعیت برای بودریار (۱۹۸۳) مرده است؛ و نه فقط مرده است، بلکه اصلاً وجود نداشته است. نسبت مفروض بین واقعیت و بازنمود، خود یک تصویر است: تمایزگذاری بین:

- * نقشه و سرزمین
- * کپی و اصل
- * تخیلی و واقعی
- * بازنمود و واقعی

معنای خود را از دست داده است. بودریار (۱۹۸۳)، ص ۲) نتیجه می‌گیرد که «امروزه، دیگر انتزاع در پیوند با نقشه، لنگه مشابه، آینه یا مفهوم نیست. دیگر بازنمود در پیوند با یک سرزمین، یک موجود دلالت‌گر یا یک ماده نیست، بلکه توسط مدل‌های یک امر واقعی - که خود، اصالت و واقعیت ندارند - تولید شده است: این چیزی است که من آن را «واقعیت گزافه»^{۲۲} می‌نامم. دیگر سرزمین، مقدم بر نقشه نیست و بیش از آن نمی‌پاید. از حالا به بعد این نقشه است که مقدم بر سرزمین است؛ و این یعنی تقدم بازنمودها/ تصویرها. این نقشه است که سرزمین را می‌آفریند...»

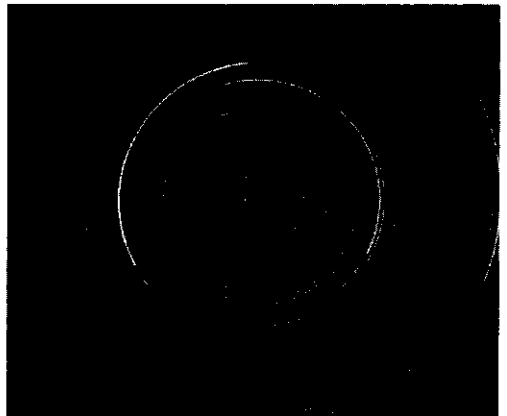
«هیچ بنیان و مرجع نهایی‌ای وجود ندارد، همه چیز همواره در معرض تفسیر و بازنمایی است. در غیاب بنیانی که به منزله اصل راهنما (چیزی شبیه به قاضی) برای تشخیص واقعیت از بدل،

گویاترین بیان این وضع، کار بودریار است. واقعیت برای بودریار (۱۹۸۳) مرده است؛ و نه فقط مرده است، بلکه اصلاً وجود نداشته است

درست از غلط و اصیل از جعلی عمل کند، تمام تمایزگذاری‌ها دلبخواهی / دیمی می‌شوند. بودریار (۱۹۸۳، ص ۵) تأکید می‌کند که «به بیان دقیق‌تر، چیزی برای ما باقی نمی‌ماند تا مبنای چیزهای دیگر شود. تمام آنچه که برای ما باقی می‌ماند، خشونت ثوریک - گمانه‌زنی در باب مرگ - است، که تنها روشی که می‌شناسد رادیکالیزه کردن فرضیه است.»

اکنون، تمایزگذاری‌ها نتیجه میکروفیزیک قدرت، بازی‌های زبانی محلی، نظام‌های حقیقت، توافقات بین‌الذات‌ها و - در پایان این طیف - آنارشیزم مطلق بودریار می‌شوند. تمامی تمایزگذاری‌ها به واسطه ارجاع به خود، انعطاف‌پذیر می‌گردند. این منطق بازنمود است که سختی با منطق واقعیت‌ها و نظامی از برهان‌ها ندارد. تقدم مدل - همه مدل‌های معطوف به ناب‌ترین واقعیت - ویژگی شاخص بازنمود است. ابتدا مدل‌ها می‌آیند و بعد، گردش آن‌ها ب رمدارشان میدان مغناطیسی حوادث را می‌آفریند.» (Baudrillard, ۱۹۸۳, p۳۱) همه، بازنمود است و دیگر هیچ؛ این، مدل‌ها هستند که واقعیت‌ها را

دیگر بازنمود در پیوند با یک سرزمین یک موجود دلالت‌گر یا یک ماده نیست، بلکه توسط مدل‌های یک امر واقعی - که خود، اصالت و واقعیت ندارند - تولید شده است: این چیزی است که من آن را «واقعیت گزافه» می‌نامم



می‌آفرینند. واقعیت‌ها از خود معنایی ندارند، و تنها مدل‌ها را در سیری قهقرایی، به گردش درمی‌آورند.

بودریار معتقد است که واقعیت از طریق به صحنه آوردن نگاتیو (سالب) اش جعل می‌شود. فی‌المثل، او توضیح می‌دهد که دیسنی‌لند به گونه‌ای به صحنه آورده می‌شود که می‌توانیم بگوییم دیسنی‌لند «وهمی (تخیلی)» است و جهانی که آن را احاطه می‌کند (لوس‌آنجلس و سایر جاهای امریکا) واقعی است. در چیزی شبیه به این، ما مجرمیت را به گونه‌ای به صحنه می‌آوریم که بتوانیم یک نظام عدالت، که به ظاهر قانونی به نظر می‌رسد، را جعل کنیم. ما در به صحنه آوردن نگاتیو (سالب)، تمایزگذاری‌هایی از قبیل واقعی و تخیلی، درست و غلط، بحث و نابجا را جعل می‌کنیم. بودریار (۱۹۸۳، ص ۲۵) معتقد است که: «امر خیالی دیسنی‌لند نه درست است و نه غلط؛ بلکه ماشین بازدارنده‌ای است که به منظور احیای «معکوس» واقعیت در قالب خیال، ساخته می‌شود.» (تأکید از من است) به زعم نیست‌انگاری پست‌مدرن، جامعه مدرن در تلاش برای حفظ واقعیت، مستأصل شده است. این امر در، کثرت به صحنه آوردن نگاتیو (سالب)‌ها مشهود است. اثبات واقعیت از طریق به صحنه آوردن امر خیالی، به اثبات حقیقت از طریق شایعه، اثبات قانون از طریق قانون‌شکنی، اثبات کار از طریق اعتصاب و... الخ انجامیده است.

در مرحله نهایی تصویر، هنگامی که نظام، ارجاع‌دهنده به خود و قانون می‌شود، همین بازنمود واقعیت هم از دست می‌رود. این، مرحله واقعیت‌گزافه است: «مرحله فروپاشی واقعیت و سربرآوردن «اصالت واقعیت‌گزافه»^{۴۳} از دل آن و به عبارت دیگر، کپی‌برداری دقیق از واقعیت، ترجیحاً از طریق یک رسانه کپی‌کننده از قبیل تبلیغات یا عکاسی [با فضای مجازی و واقعیت مجازی] است. واقعیت، با کپی کردن از یک رسانه به رسانه دیگر، بی‌ثبات می‌گردد و به نماد مرگ بدل می‌شود، در عین حال واقعیت از طریق انهدام خود، به خود قوت می‌بخشد و به واقعیتی برای خاطر خود، و نه ورای خود تبدیل می‌شود؛ و این یعنی بت‌واره پرستی^{۴۴} ابژه‌ای که دیگر ابژه بازنمایی نیست، بلکه خلسه تحقیر و آیین نابودی خود است و این همان واقعیت‌گزافه است.» (۱۹۹۳، ص ۷۲) در واقعیت‌گزافه، بحران بازنمایی که دیر زمانی است که در ذهن مدرن لانه کرده است، مغلوب واقعیتی می‌شود که در چرخه نامتناهی تکرار محض اسیر آمده است.

در عصر واقعیت‌گزافه، واقعیت عبارت است از: «آن‌چه که می‌توان از آن یک کپی (و به عبارت دیگر، یک تصویر بر ساخته) عرضه کرد. در پایان فرایند مستعد شدن

برای کپی‌برداری، واقعیت، تنها آن چیزی نیست که قابل کپی‌برداری است، بلکه آن چیزی است که همواره در معرض کپی‌برداری است: واقعیت، واقعیت‌گزافه است.» (Baudrillard, ۱۹۹۳, p۷۳) از این تحلیل مختصر مشخص می‌گردد که منطبق بودریار یک سیر قهقرایی نامتناهی وجود دارد: ما امر تخیلی را به صحنه می‌آوریم تا واقعیت را جعل (بازنمایی) کنیم. این بازنمایی، خود به بازنمایی دیگری تبدیل می‌شود و این سلسله بازنمایی‌ها ما را به ساحت واقعیت‌گزافه می‌کشاند. در ساحت واقعیت‌گزافه، هر چیزی در معرض بازنمایی است و به عبارت دیگر، هر چیزی در معرض کپی‌برداری است. در واقعیت‌گزافه، بشر وجود خود را به منزله بازنماینده تمام بازنمایی‌ها و ساحت تمام بازنمودگی‌ها و منشأ یقین و حقیقت، تعین می‌بخشد. مع‌هذا، همین بشری که به واسطه بازنمایی، به خود تعین بخشیده است (سوپرژئ متعینی که همه چیز در برابر او و برای او قالب‌بندی گشته است)، اکنون خود قالب‌بندی شده و به منزله نحوی گشتل، فرا- فرمان آورده شده است. بشر که در مقام بازنماینده همه چیز قرار داشت، حالا خود بازنموده می‌شود. اکنون دازاین، محفوف در تصویر بر ساخته است.

پی‌نوشت:

1. Information - as - Techne
2. Information - as- Gebild
3. Gestell
4. Truth
5. Ontic
6. Ontologic
7. Beingness
8. Thingness
9. Alethia
10. Techne
11. Anthropological Consequence
12. Destiny
13. Hiddenness
14. Lethia
15. Correspondence Theory of Truth
16. Mutual letting be
17. Openness
18. Poiesis
19. Phenomenal
20. Self - Sheltering
21. Epochal
22. Poetically
23. Self- Concealing

- David Farrel Krell. 283-317. San Francisco: Harper Collins Publishers, 1977c.
9. Klein, Ernest. *A Comprehensive Etymological Dictionary of the English Language*. Amsterdam: Elsevier Pub, 1966.
 10. Lovitt, William. "A Gespraech with Heidegger on Technology". *Man and World* (Fall, 1973): 44-59.
 11. Lovitt, William. "Introduction". In *The Question concerning technology, and other essays*, ed. William Lovitt. xiii- xxxix. New York London: Harper and Row, 1977.
 12. Lovitt, William. "Techne and Technology". *Philosophy Today* (Spring, 1980): 62-72.
 13. Partridge, Eric. *Origins: an etymological dictionary of moder English*. 4th ed. London: Routledge and Kegan Paul, 1966
 14. Schurmann, Reiner. *Heidegger on being and acting: from principles to anarchy*. *Studies in phenomenology and existential philosophy*, Bloomington: Indiana University Press, 1986.
 15. Skeat, Walter W. *An Etymological Dlotionary of the English Language*. Oxford: Clarendon Press, 1977.
 16. Zimmerman, Michael E. *Heidegger's confrontation with modernity: technology, politics, and art*. *The Indiana series in the philofy of technology*, Bloomington: Indiana University Press, c, 1990.
- ❖
24. Eidos/ Idea
 25. Orthotes seeing
 26. Self- Consciosness
 27. Vor- Stellen
 28. Objectified
 29. Objectification
 30. Leading- forth
 31. Commanding- forth
 32. Manipulation
 33. Dasein
 34. The real
 35. Thrownness
 36. Information/ inform- ation/ In-Formation
 37. Inform
 38. Instrumental Knowledge
 39. State of affairs
 40. Bild
 41. Facts
 42. Hyperreal
 43. Hyperrealism
 44. Fetishism
- منابع و مأخذ:
1. Baudrillard, Jean. *Simulations*. Transated by Paul Foss, Paul Patton, Philip Beitchman. New York: Semiotext(e), 1983
 2. Baudrillard, Jean. *Symbolic Exchange and Death*. Translated by Iran Grant. London: Sage Publication, 1993.
 3. Caputo, J. D. "Demythologizing Heidegger", *Review of Metaphysics* (March 1988): pp 519-546.
 4. Erickson, Thomas. "The World Wide Web as Social Hypertext". *Communications of the ACM* (1996): 15-17.
 5. Farland, J. M. "Contemporary Critiqs of Technology". PhD Thesis, University Microfilms International, Ann Arbor, Michigan, 1978.
 6. Heidegger, Martin. "The Age of the World Picture". In *The question concerning technology, and other essays*, ed. William Lovitt. 115-154. New York London: Harper and Row, 1977a.
 7. Heidegger, Martin. "On the essence of truth" *The Martin Heidegger: Basic Writings*, ed. David Farrel Krell. 113-141. San Francisco: Harper Collins Publishers, 1977b.
 8. Heidegger, Martin. "The Question Concerning Technology". In *Martin Heidegger: Basic Writing*, ed.